

From Recitation to Rebellion: The Evolutionary Process of the Qura'a Movement's Thought Toward Kharijism

Seyyed Mohsen Sharifi  / Assistant Professor of History, Department of Islamic Studies, University of Qom

Received: 2025/03/03 - Accepted: 2025/04/28

mohsen.sharifi@qom.ac.ir

Abstract

The emergence of the Khawarij during the era of the rule of the Commander of the Faithful (pbuh) raises the question of which intellectual movement had the greatest influence on the formation of Khawarij. The approach of this research to the issue of Khawarij is not to present the history of Khawarij, but rather to prove the hypothesis that the thinking and insight of the readers progressed towards Kharijism over time, and a significant portion of the readers, in a process of evolution, inclined towards Kharijism, leading to the formation and emergence of the Khawarij. This research seeks to discover similarities and common features between the thinking of the Qura'a and Khawarij. A process in which the thoughts of the Qura'a movement gradually moved towards Kharijism tendencies and influenced the thoughts of society. In this process, the ideas and beliefs of the Qura'a movement gradually inclined towards thoughts of Kharijism origin and eventually became Khawarij. To analyze this process, attention has been paid to a comparative comparison of the thinking of the Qura'a and the Khawarij, and an explanation of the similarities and signs of the emergence of Khawarij thinking among the Qura'a has been pointed out. The most important goal of this research, along with other theoretical goals, is to achieve the evolution of readers towards Kharijism, which has been carried out by relying on library and analytical research methods.

Keywords: Qura'a (readers), Qari, Khawarij, Kharijism thought, evolutionary process, Qāriyān and Kharijites.

از تلاوت تا تمرّد؛ سیر تحولی تفکر جریان قرآء به سمت خارجی گری (خوارج)

mohsen.sharifi@qom.ac.ir

سیدمحسن شریفی  / استادیار تاریخ گروه معارف اسلامی دانشگاه قم

دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۳ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۰۸

چکیده

پیدایش خوارج در عصر حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام این پرسش را مطرح می‌کند که کدام جریان فکری بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری خوارج داشته است. نگاه این پژوهش به موضوع خوارج، بیان تاریخ خوارج نیست، بلکه به دنبال اثبات این فرضیه است که تفکر و بینش قرآء در گذر زمان، به سمت خارجی گری پیش رفت و بخش قابل‌توجهی از قرآء در سیری تحولی به سوی اندیشه خارجی گری متمایل شدند و موجب شکل‌گیری و پیدایش خوارج گشتند. این پژوهش به دنبال کشف مشابهات و نشانه‌های مشترک میان تفکر قرآء و خوارج است. روندی که طی آن اندیشه‌های جریان قرآء به تدریج به سمت گرایش‌های خارجی گری و تأثیرگذاری بر افکار جامعه حرکت کرد و در این فرایند، انگاره‌ها و باورهای جریان قرآء به تدریج به سمت اندیشه‌هایی با خاستگاه خارجی متمایل شد و در نهایت به خوارج تبدیل گردید. برای تحلیل این روند، به مقایسه تطبیقی تفکر قرآء و خوارج توجه شده و به تبیین مشابهت‌ها و نشانه‌های ظهور تفکر خوارج در میان قرآء اشاره شده است. مهم‌ترین هدف این تحقیق در کنار سایر اهداف تبیینی مد نظر دستیابی به سیر تحولی قرآء به سمت خارجی گری است که با تکیه بر روش تحقیق کتابخانه‌ای و تحلیلی انجام شده است.

کلیدواژه‌ها: قرآء، قاری، خوارج، اندیشه خارجی گری، سیر تحولی، قاریان و خوارج.

مقدمه

دوران خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام یکی از پیچیده‌ترین و سخت‌ترین دوره‌های تاریخ صدر اسلام از حیث شکل‌گیری جریان‌های اجتماعی و سیاسی است. آن حضرت با مشکلات فراوانی روبه‌رو شد که ریشه در دورهٔ خلفای گذشته داشت. واقعیت این است که رویکرد اصلاحی ایشان و مقابله با مشکلات اساسی جامعهٔ اسلامی، مانند نیشتری بر پیکر اجتماع و اندیشهٔ مسلمانان بود که زخم‌های چرکین گذشته را نمایان کرد؛ زیرا آن حضرت عملاً میراث‌دار وضعیت دوران خلفای پیشین بود.

جامعهٔ اسلامی در آن زمان با وضعیتی آشفته مواجه بود؛ ترکیبی از توسعهٔ ناهمگون، فتوحات گسترده و مدیریت عرفی. غلبهٔ توسعهٔ عرفی بر فرهنگ دینی، همراه با استبداد رأی، موجب شد جامعهٔ اسلامی از مسیر اصلی خود فاصله بگیرد و زمینه‌ساز ظهور وقایع و جریان‌های نوظهور گردد.

در چنین اوضاع آشفته‌ای، گروهی سر برآوردند و بر امام جامعهٔ اسلامی خروج کردند که بعدها به نام «خوارج» مشهور شدند. خروج این گروه بیشتر نوعی رقابت، بهانه‌جویی و عصیان در برابر شرایطی بود که در آن می‌زیستند و برخی از آنان رویکردی ابتدایی و بدوی نسبت به اسلام از خود نشان دادند.

این خروج بیش از آنکه صرفاً بر ضد امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، مخالفتی با اصل حکومت و نظم جامعهٔ اسلامی این دوران بود؛ چنان‌که این جریان تا مدت‌های مدید، در کنار تشیع و اهل سنت، به‌عنوان «ضلع سوم مسلمانی» ادامهٔ حیات داد.

تحلیل چگونگی پیدایش خوارج همواره یکی از مباحث پراهمیت این بخش از تاریخ اسلام بوده و تحقیقات متعددی در این زمینه انجام شده است. برخی نظام قبیله‌ای را خاستگاه خوارج نخستین^۱ دانسته‌اند و برخی دیگر خوارج را از منظر سیاسی و اجتماعی بررسی کرده‌اند.^۲ با این‌همه، می‌توان تحلیل‌های دیگری از چگونگی پیدایش جریان خوارج ارائه کرد.

فرضیهٔ این تحقیق بر این باور است که یکی از مهم‌ترین علل پیدایش خوارج را باید در جریان قرآء در جامعهٔ اسلامی جست‌وجو کرد؛ زیرا قرآء در دورهٔ خلفای نخستین، موقعیتی ممتاز میان مسلمانان داشتند و در شمار خواص و مشاهیر جامعهٔ اسلامی محسوب می‌شدند. آنها با تکیه بر جایگاه علمی و مذهبی خود، تأثیر زیادی بر افراد و اندیشهٔ جامعه داشتند.

از این منظر، خوارجی که در دوران امیرالمؤمنین علیه السلام پدید آمدند، در افکار، رفتار و عملکرد، شباهت زیادی به جریان قرآء داشتند، به‌گونه‌ای که می‌توان نشانه‌های تأثیرپذیری آنها از قرآء را دنبال کرد.

در یک نگاه کلی، خوارج به‌عنوان جریانی با اصالت سیاسی و نظامی شناخته می‌شوند که در جریان حکمت، در مراحل پایانی پیکار صفین در سال ۳۷ هجری قمری شکل گرفتند.

۱. احمد پاکتچی، «نظام قبیله‌ای و خاستگاه خوارج نخستین»، ص ۹۳-۱۱۴.

۲. علی بیات، «خاستگاه سیاسی و اجتماعی خوارج»، ص ۴۳-۶۲.

در تحلیل این ماجرا، بیش از همه بر سبک مغزی و نادانی آنان تأکید شده است. اما با نگاهی دقیق‌تر به افکار و جریان قراء و تأثیر آن بر جامعه، می‌توان توضیح ملموس‌تر و دقیق‌تری برای پیدایش خوارج یافت.

۱. مبانی نظری

بعثت نبوی مسیری به سوی توسعه‌ای موزون و متعادل بر پایه توسعه دینی بود؛ اما با حاکمیت خلفای پس از پیامبر ﷺ، این مسیر به سوی الگویی جدید و ناهمگون منحرف شد.^۱

البته رسول خدا ﷺ برای تداوم صحیح حیات جامعه دینی، «امامت» را به عنوان راهکار معرفی کرده بودند، اما سقیفه و اقدام برخی از یاران پیامبر ﷺ در کنار زدن مقام امامت از جامعه و ایجاد مسندی جدید به نام «خلافت»، سبب پیدایش تحولی شد که می‌توان از آن با عنوان «بحران در مدیریت جامعه دینی» یاد کرد.

توسعه دوران خلفای سه‌گانه توسعه‌ای ناهمگون و مبتنی بر عرف و استبداد رأی بود؛ زیرا این توسعه با تکیه بر بنیة عربی و نگاه قبیله‌ای توانست سرزمین‌هایی با پیشینه تمدنی را فتح کند، اما در ایجاد نگاه معرفت دینی، تناسب لازم را فراهم نکرد. نتیجه چنین توسعه ناهمگونی، پدید آمدن گروه‌هایی با اندیشه‌های انحرافی بود. خوارج نمونه عینی از امتزاج فرهنگ جاهلی و فرهنگ اسلامی با تأثیرپذیری از فرهنگ بیگانه‌اند و می‌توان آنان را «میوة بحران هویت» در جامعه آن عصر دانست.

تحولات خلافت از دوره ابوبکر تا عثمان، حلقه‌ای از نظم و بی‌نظمی را طی کرده بود. بی‌قراری‌های واپسین سال‌های خلافت عثمان، زاده همان نظم و سیاستی بود که در خلافت‌های پیشین طراحی و جهت‌دهی شده بود و البته نتیجه منطقی همان سیاست‌ها نیز به شمار می‌رفت.^۲

از سوی دیگر، یکی از مفاهیم کلیدی در اسلام، «امت» یا «تمامیت مردم» است؛ یعنی مجموعه‌ای از انسان‌هایی که امت جهان اسلام را شکل می‌دهند و از یک گروه قومی، نژادی یا فرهنگی واحد تشکیل نشده‌اند. گسترش اسلام از طریق فتوحات سبب شد مردمانی با پیشینه‌ای بسیار متفاوت از لحاظ قومی و فرهنگی، زیر چتر امتی واحد قرار گیرند.^۳ این فتوحات افزون بر تغییرات ماهوی و اجتماعی، در اقتصاد و ثروت جامعه نیز تأثیر شگرفی نهاد^۴ و سبب شد فرهنگ و تمدن نوپای اسلامی با تمدن‌های کهن و دیرپای جهان در کنار یکدیگر قرار گیرند. درآمیختگی فرهنگی در این دوره، واقعیتی اثبات‌پذیر است.

۱. شکرالله خاکرند، سیر تمدن اسلامی، ص ۲۰۱.

۲. داود فیرحی، تاریخ تحول دولت در اسلام، ص ۱۸۹.

۳. سیدحسین نصر، اسلام مذهب تاریخ و تمدن، ص ۲۰.

۴. داود فیرحی، تاریخ تحول دولت در اسلام، ص ۱۶۸.

ورود اندیشه و فرهنگ تمدن‌های مجاور موجب شد ذهن مسلمانان که هنوز به قوام و عمق معرفتی کافی نرسیده بود، در معرض نقد، چالش و دگرگونی قرار گیرد. نکتهٔ تأسفبار اینجاست که تفکر نبوی مجال چندانی نیافت تا در اعماق جان مسلمانان نفوذ نماید. پس از رحلت آن حضرت نیز با انحراف در جانشینی و تکیه زدن خلفای سه‌گانه بر مسند خلافت، «مدیریت عرفی با لباس دینی» جایگزین «رهبری ولایی ایدئولوژیک»^۱ شد. جامعه‌ای که باید با معارف دینی و آموزه‌های اسلامی تغذیه می‌شد، ناگهان با سیلی از اندیشه‌های بیگانه روبه‌رو گردید که نه تنها توان دفاعی کافی نداشت، بلکه در بنیان فکری و فرهنگی خود نیز دچار تحول و تزلزل گردید.

هر یک از تمدن‌های مجاور، وجهی از فرهنگ و اندیشه داشتند که بر تفکر اسلامی تأثیرگذار شد. اندیشه‌هایی همچون معتزله، تصوف و اسرائیلیات (به‌ترتیب) برگرفته از فرهنگ یونانی - رومی، هندی و یهودی - یمنی بودند. در کنار تمام این مؤلفه‌ها، نباید نقش نخبگان اجتماعی را در دگرگونی‌های فکری و سیاسی نادیده گرفت. جامعه‌شناسان بر نقش آفرینی این طبقه تأکید بسیاری دارند و از قدرت و نقش آنها در تغییرات اجتماعی به صورت جدی یاد نموده‌اند.^۲ نخبگان با ذهنی پویا و برخورداری از دانش و اطلاعات وسیع، می‌توانند نقشی مثبت یا منفی ایفا کنند، خواه موافق وضع موجود باشند یا مخالف آن. ضریب تأثیرگذاری آنان نیز بیش از افراد عادی است. در این میان، جریان قرآء در دورهٔ مد نظر، نمود بیرونی یافته و بخشی از این جریان، نقشی برجسته در شکل‌گیری افکار و جریان‌های بعدی داشته که خود شاهدهی است بر نفوذ آنان در جامعه.

روش تحقیق در این پژوهش، بر اساس دیدگاه گی‌روشه، به‌جای آنکه مانند یک عکاس تنها لحظه‌ای از تاریخ را ثبت کند، همچون یک فیلم‌بردار، پدیده‌های اجتماعی و حرکت انسان‌ها را در گذر زمان دنبال کرده است.^۳ تا چگونگی تأثیرگذاری آنها بر جامعه و ظهور آثارشان را آشکار سازد.

۲. خوارج از مفهوم تا پیدایش

«مارقین» و «خوارج» به‌معنای گروه «بیرون‌رفته» و «خروج‌یافته»، عنوانی است برای گروهی که در جنگ نهروان علیه امیرالمؤمنین^{علیه السلام} جنگیدند. آنان در ابتدای جنگ صفین همراه سپاهیان امیرالمؤمنین^{علیه السلام} بودند، لیکن ماجرای «حکیمیت» سبب شد بر امام^{علیه السلام} بشورند و گروه سومی تشکیل دهند که با هیچ‌یک از طرفین همراه نبود. در نهایت، امام در منطقه‌ای به نام «نهروان»، ناچار به جنگ با این گروه شدند و آنان را شکست دادند.^۴

۱. شکرالله خاگرد، سیر تمدن اسلامی، ص ۲۲۶.

۲. گی‌روشه، تغییرات اجتماعی، ص ۱۱۶.

۳. همان، ص ۱۶.

۴. احمد بن علی ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، ج ۴، ص ۲۵۱؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۴.

شکل‌گیری عنوان «مارقین» برای خوارج به سبب کاربرد این واژه در سخنان امیرالمؤمنین (ع) است؛ چنان‌که درباره آنان فرمودند: «أنا حَجِيجُ المارقین»؛^۱ من با خارج‌شدگان از دین احتجاج می‌کنم.

همچنین امیرالمؤمنین (ع) در خطبه «شش‌شنبه»، آنگاه که به سه دسته از دشمنان خود که با ایشان جنگیدند، اشاره می‌کند، درباره آنان می‌فرماید: «وَمَرَقَتْ أُخْرَى»؛^۲ و گروهی دیگر از مدار دین بیرون رفتند. این عبارت اشاره به همین خوارج دارد. از میان ۲۳۹ یا ۲۴۱ خطبه و ۴۸۰ یا ۴۸۸ حکمت موجود در نهج‌البلاغه، دوازده خطبه و یک حکمت مربوط به مارقین است.

برای این جریان، افزون بر نام مشهور «خوارج»، عناوین دیگری نیز به کار رفته است؛ از جمله:

- «مُحَكَّمَة»، برگرفته از شعار «لا حکم إلا لله» در مخالفت با حکمیت؛^۳

- «حروریه»، اشاره به محلی که خوارج بدانجا رفتند؛^۴

- «مکفَّره»؛ زیرا نخستین بار آنان مرتکب گناه کبیره را تکفیر کردند؛^۵

- «اهل نهروان»؛ به سبب جنگ با آنان در این منطقه؛^۶

- «بغات»، که در لغت، «بغی» به معنای سرکشی، نافرمانی، فساد و ستم آمده^۷ و در اصطلاح دینی، به کسی

اطلاق می‌شود که از اطاعت امام عادل خارج شود و اقدام مسلحانه کند.^۸

در ابتدا، امیرالمؤمنین (ع) درباره خوارج معتقد بودند: تنها با انتقاد و اعتراض لفظی و کلامی، عنوان «بغی» بر آنان صدق نمی‌کند؛^۹ اما ظاهراً پس از شورش علنی، این عنوان بر آنها صدق کرده است. افزون بر همه این مفاهیم، ظاهراً عنوان «شُرَّاء» به معنای کسانی که جان خود را به بهشت می‌فروشد،^{۱۰} توسط خود آنان مطرح شده است.

جریان خوارج در تاریخ اسلام به عنوان گروهی شورشی شناخته می‌شود که در زمان امیرالمؤمنین (ع) و معاویه پدیدار شدند. چنان‌که منابع تاریخی نیز ذکر کرده‌اند، پیدایش خوارج در جامعه اسلامی به جنگ صفین و فتنه عمرو

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۷۵.

۲. همان، خطبه ۳.

۳. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳۳.

۴. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۴ و ۱۲۲.

۵. احمد بن عبدالحمید ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۲۶۱.

۶. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۸۳.

۷. حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۵؛ علی اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۶۸.

۸. همان، ص ۵۵؛ همان.

۹. نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۵۱۳-۵۱۵.

۱۰. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۹، ص ۲۷۲.

عاص بازمی‌گردد. زمانی که سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام در آستانه پیروزی بود، با حیلۀ عمرو عاص، قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها رفت و گروهی از میان سپاه امام علیه السلام گفتند: «ما با اهل قرآن، جنگ نمی‌کنیم». ^۱ آنان نه تنها بر خواسته خود پافشاری کردند، بلکه در مقابل امام ایستادند و علیه او شوریدند. ^۲

بالین‌همه، باید میان لحظه ظهور خوارج و زمینه‌های شکل‌گیری آنان تفاوت نهاد. ریشه‌های این جریان را باید در سال‌ها پیش از جنگ صفین جست‌وجو کرد؛ زیرا خوارج یک جریان فکری بودند که در دورۀ خلافت خلفا شکل گرفتند و نتیجه آن در صفین نمایان شد.

نظریه‌هایی در خصوص خاستگاه سیاسی، فکری و اجتماعی خوارج مطرح شده که از جمله عبارت‌اند از:

– آموزه‌های مندرج در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که طبقه قرآء نقش اصلی را در پیدایش این جریان داشتند.

– فکر، فرهنگ و ساختار قبیله‌ای اعراب بدوی؛

– افکار و سنت‌های سیاسی – فکری غیر اسلامی که بر ذهن و اندیشه قبایل عرب تأثیر گذاشته بود. ^۳

اگرچه این نظریه‌ها در پیدایش این جریان فکری تأثیراتی داشته‌اند و خاستگاه فکری و ماهیت اجتماعی خوارج از هر کدام از موارد بالا متأثر بوده، اما به نظر می‌رسد نقش طبقه قرآء در روند تحولی این جریان از همه برجسته‌تر است؛ موضوعی که در ادامه بررسی می‌گردد:

۳. قرآء؛ جریان فرهنگی تأثیرگذار

واژه «قرآء»، جمع «قاری» به معنای خواننده قرآن با لحن خوش است. ^۴ با این حال، به نظر می‌رسد مقصود از این واژه، تنها تلاوت‌کننده آیات نبوده، بلکه عالمان قرآن و دین در قرون نخستین را نیز شامل می‌شده است. ^۵

درواقع، قرآء کسانی بودند که نسبت به شیوه قرائت قرآن و مفاهیم ابتدایی آن، آگاهی و تجربه داشتند و در جامعه، به عنوان «حاملان قرآن» شناخته می‌شدند. آنان شماری از صحابه بودند که در حفظ قرآن و مهارت‌های وابسته به آن شهرت داشتند و در این زمینه به مقام استادی رسیده بودند. قرآء بخش مهمی از دانش خود را به صورت تجربی و خودآموزانه کسب کرده و عمدتاً از حافظه‌ای نیرومند برخوردار بودند. همین ویژگی‌ها آنان را در جایگاه خواص فرهنگی جامعه قرار می‌داد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دوران خود، اهتمام ویژه‌ای به آموزش قرآن داشت؛ چنان‌که از عبدالله بن مسعود نقل شده

۱. احمد بن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲. ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۰۲.

۳. علی بیات، «خاستگاه سیاسی و اجتماعی خوارج»، ص ۴۵.

۴. محمد بن مکرّم ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۱۲۸.

۵. هند شلبی، القراءات بافریقہ من الفتح الی منتصف القرن الخامس الهجری، ص ۲۵۴.

است: پیامبر ﷺ ده آیه به ما می‌آموختند و سپس آنها را شرح و تفسیر می‌کردند.^۱ با این روش، افراد قرآن را همراه با معنا، تفسیر و آشنایی تدریجی با احکام و معارف آن فرامی‌گرفتند.^۲

با آغاز سیاست «منع کتابت حدیث» در دوران خلفا، این شیوه به حفظ و قرائت صرف قرآن، بدون پرداختن به تفسیر و معنای آیات تبدیل شد. شعار اصلی این جریان، تعبیر «حسبنا کتاب الله»^۳ بود که با ظرافت و هوشمندی مطرح شد. با گسترش تفکر عمر مبتنی بر همین شعار، قرائت ظاهری و فهم حداقلی قرآن رواج چشمگیری یافت. وی بر ترویج همین نوع قرائت تأکید داشت و می‌گفت: «صدای تلاوت قرآن باید از خانه‌های مسلمانان همچون آواز زنبوران در کندویشان شنیده شود».^۴

خلافت تنها به ترویج ظاهرخوانی بسنده نکرد، بلکه پرسش از معنا و تفسیر قرآن را برنمی‌تافت. از عمر بن خطاب نقل شده است: «قرآن را به حال خود بگذارید و آن را تفسیر نکنید».^۵

این ممانعت تا جایی پیش رفت که وقتی فردی به نام صَبِیع بن عَسَل تمیمی علاقه خود به فهم قرآن را اظهار داشت و از تفسیر برخی آیات پرسش کرد، توسط عمر بن خطاب آماج ضرب و شتم قرار گرفت و مجبور به توبه شد. او تنها زمانی آزاد گردید که سوگندهای مکرر یاد کرد که دیگر از آیات سؤال نخواهد کرد.^۶

بدین گونه، اندیشه قرائت صرف بدون تفسیر، جایگاه اجتماعی تازه‌ای به برخی افراد بخشید. آنان خود را حاملان کتاب آسمانی می‌پنداشتند و در عرصه دین، مدعی جایگاه رفیع بودند. این نوع تلقی از قرآن، سبب برجسته شدن قراء در جامعه اسلامی شد.

به تدریج، جریان قراء به عنوان طبقه‌ای فرهنگی مشخص، در تاریخ علوم دینی، عرصه فرهنگ و حتی در تحولات سیاسی، نمایان شد. اصطلاح «قراء» نیز در ظاهر، ارزشی عاطفی پیدا کرد.^۷

در روزگار نخستین خلفا، فعالیت این افراد بیشتر معطوف به حفظ و قرائت قرآن بود، هرچند در میان خود آنان نیز اختلافاتی در دیدگاه و رویکرد وجود داشت.^۸

۱. محمدهادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۹، ص ۱۶۱.

۲. مجید معارف، درآمدی بر قرآن، ص ۱۰۸.

۳. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳۸؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶.

۴. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، المستدرک علی صحیحین، ج ۱، ص ۱۰۲.

۵. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۰۴.

۶. جلال الدین سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۱۱۱.

۷. مارتین هیندز، «ریشه‌شناسی جریان‌های سیاسی کوفی در نیمه نخست قرن اول هجری»، ص ۱۳۸.

۸. پی.ام. هولت و دیگران، تاریخ اسلام، ص ۱۲۱.

بالین‌همه، بخشی از قرآء در دوران امیرالمؤمنین^{علیه السلام} از یاران آن حضرت بودند؛ قاریانی مانند مالک اشتر، قیس بن سعد همدانی و عمرو بن حمق خزاعی که تمایلات اعتقادی عمیق‌تری داشتند. اما در این پژوهش، مراد از «جریان قرآء» کسانی هستند که در زمره یاران و شیعیان امیرالمؤمنین^{علیه السلام} جای نمی‌گیرند.

هرچند قرآء در مسائل سیاسی نیز حضوری داشتند، اما عمدتاً در مقام رهبران اندیشه و کارگزاران فرهنگی شناخته می‌شدند که افزون بر تأثیر سیاسی، در ابعاد فرهنگی جامعه نیز نقش‌آفرین بودند. حضور آنان در سرزمین‌های تازه‌فتح‌شده، در فرایند جامعه‌پذیری اسلامی و آشنایی مردم با مفاهیم دینی نقشی مهم داشت. جریان قرآء پس از پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله}، در تعامل با حکومت‌ها و خلفا، گاه نقش حمایتی و مشروعیت‌بخش ایفا می‌کرد که به تثبیت قدرت سیاسی می‌انجامید و گاه با نقش اعتراضی و انتقادی به مقابله با قدرت می‌پرداخت.

قرآء همچنین گروهی از زاهدان جامعه اسلامی بودند و بسیاری از مردم شیوه زیست دینی آنان را الگو قرار می‌دادند.^۱ در دوره امیرالمؤمنین^{علیه السلام}، این جریان با اتکا به آموزه‌های دینی خود،^۲ دست‌کم به دو دسته تقسیم می‌شد:

۱. قرآء همسو با امام (شیعیان قاری)؛

۲. قرآء غیرهمسو که موضوع مطالعه این پژوهش‌اند.

۴. مقایسه تطبیقی تفکر قرآء و خوارج

پس از معرفی اجمالی قرآء و خوارج، اکنون به بررسی سیر تحول جریان قرآء به سوی خارجی‌گری و ظهور خوارج از دل این جریان می‌پردازیم. مقایسه تطبیقی میان اندیشه‌های این دو گروه، می‌تواند نقش مهمی در اثبات فرضیه پژوهش ایفا کند. از همین‌رو، در ادامه، نشانه‌های ظهور خوارج از متن تفکر قرآء ذکر خواهد شد:

۴-۱. سطحی‌نگری در فهم دین

سطحی‌نگری در فهم دین، پدیده‌ای نگران‌کننده در جوامع دینی به‌شمار می‌آید؛ پدیده‌ای که می‌تواند پیامدهای منفی فراوانی بر باورها و رفتارهای دینی افراد بر جای گذارد.

لغزش خلفای سه‌گانه و بی‌خبری و بی‌مبالاتی نسبت به مسائل دینی موجب شد تا بخش گسترده‌ای از مسلمانان از آموزه‌های بنیادین دین بی‌بهره بمانند. به‌تدریج، گروهی از مسلمانان با آگاهی اندک از قرآن و سنت نبوی، در قامت خواص تأثیرگذار در امت اسلامی ظاهر شدند.

آنان از قرآن، جز معنای تحت‌اللفظی، و از نماز و روزه، جز مجموعه‌ای از اعمال خشک و بی‌روح، بهره‌ای نداشتند. با این حال، ادعای دینداری شدید داشتند و تفسیرهای نادرستی از دین ارائه می‌کردند. بیشتر قرآء عراق که در زمره چهره‌های دینی زمان خود محسوب می‌شدند، از این دسته بودند.^۳

۱. شکرالله خاکنند، سیر تملن اسلامی، ص ۲۸۵.

۲. علی بیات، «خاستگاه سیاسی و اجتماعی خوارج»، ص ۵۷.

۳. جواد سلیمانی، آزمون خواص در حکومت اسلامی، ص ۲۲۶.

قرآء تا حد زیادی از اصول معرفتی و مفاهیم بنیادین اسلام بیگانه بودند از تفسیر آیات ناآگاه، و گاه حتی از درک معنای آنها ناتوان. شگفت آنکه برخی از ایشان، خود را متدین‌تر از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانستند و گاه به آن حضرت درس تفسیر می‌دادند! برخی از افراد این جریان که در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و صرفاً قاری محسوب می‌شدند، با دانش اندک خود از احکام دین، مکرر به ایشان اعتراض می‌کردند.

شیخ مفید در این باره می‌نویسد: پس از شکست اصحاب جمل، برخی از قرآء سپاه امام از ایشان خواستند که اموال، زنان و فرزندان بصری‌ها را میان آنان تقسیم کند؛ اما امام علیه السلام نپذیرفتند. آنگاه توضیح دادند که آنان بر اساس موازین اسلامی، از اهل بغی و فساد در حکومت اسلامی‌اند، نه کفار حربی، و بنابراین مصادره اموال ایشان جایز نیست.^۱ این گزارش به‌خوبی پرده از ناآشنایی این گروه با ماهیت احکام اسلامی برمی‌دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود، با کنایه به بی‌اعتنایی برخی حاملان قرآن به دستورات الهی اشاره کرده، می‌فرماید: «حاملان قرآن نسبت به آن بی‌تفاوت‌اند، و حافظان قرآن، آن را از یاد برده‌اند».^۲

مقصود آن حضرت این بود که حاملان قرآن به مقتضای آن عمل نمی‌کنند و حافظان آن نیز هنگام عمل، تعالیم آن را فراموش می‌کنند. از منظر ایشان، چنین افرادی با وجود علم، گرفتار جهلی مهلک‌اند: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ».^۳

امیرالمؤمنین علیه السلام چنین شخصیت‌هایی را این‌گونه برای مردم معرفی می‌کند: «مردی که مجهولاتی را به هم بافته و در میان انسان‌های نادان، جایگاهی برای خود یافته است؛ در تاریکی‌های فتنه فرورفته و از صلح و صفا نایبناست. آدم‌نماها او را عالم می‌نامند، درحالی‌که عالم نیست».^۴

این سطحی‌نگری و کج‌فهمی دینی شاخصه بارز خوارج نیز بود. آنان بر اساس برداشتی قشری، خشک و ظاهرگرا، به دین نگریستند و عبادتی بی‌روح را پیشه ساختند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش‌تر ظهور خوارج را پیش‌بینی کرده و فرموده بودند: «گروهی می‌آیند که به روش انسان‌های نیکوکار سخن می‌گویند و قرآن می‌خوانند؛ اما قرآن از حنجره‌شان فراتر نمی‌رود. از دین خارج می‌شوند؛ چنان‌که تیر از کمان بیرون می‌رود».^۵

خوارج در تشخیص مسیر حق ناتوان بودند و این یکی از مهم‌ترین ضعف‌های فکری آنها بود. گرچه در طلب حق بودند، اما به خاطر موقعیت فرهنگی و سیاسی نوپای خود و آنکه بیشترشان در زمره صحابه جای نداشتند، از تعالیم عمیق قرآن و سنت بی‌خبر بودند.

۱. محمد بن محمد بن نعمان مفید، الجمل و النصرة لسيد العترة في حرب البصرة، ص ۴۰۵.

۲. نهج البلاغة، خطبة ۱۴۲.

۳. همان، حکمت ۱۰۷.

۴. همان، خطبه ۱۷.

۵. ابوحنیفه محمد قاضی نعمان، دلائل الإسلام، ج ۱، ص ۳۸۹؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۹۲.

تمسک آنان به قرآن، از سر ظن و گمان شخصی بود. از این‌رو از معیارها و اصول دین، و حتی مبانی عقلانی فراتر رفتند و فهم دینی شخصی و ظاهربینانه را مبنای موضع‌گیری‌های سیاسی و فکری خود قرار دادند و بر آن سرسختانه پافشاری کردند.^۱

خوارج به ظاهر الفاظ متون مقدس استناد می‌کردند، اما به باطن و معانی ژرف آنها دست نمی‌یافتند. این نوع نگرش سطحی در میان برخی از قرآء نیز مشاهده می‌شد، به‌ویژه کسانی که بر قرائت درست تمرکز داشتند، اما از فهم عمیق مفاهیم دینی بی‌بهره بودند.

۴-۲. التقاط فکری و دین‌ورزی متعصبانه

«التقاط فکری» و «دین‌ورزی متعصبانه» به‌مثابه دو پدیده در جامعه دینی، می‌توانند تأثیرات عمیق و منفی بر اعتقادات و رفتارهای افراد بر جای بگذارند. این دو مفهوم ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر دارند و می‌توانند زمینه‌ساز انحراف از مسیر صحیح دین و ایجاد تفرقه در جامعه شوند. فهم دین بدون معیار و مرجع قابل اعتماد، بستری برای ورود هرگونه تعبیر و تفسیر خودسرانه به عرصه دین‌شناسی فراهم می‌سازد و مقوله التقاط از همین جا رخ می‌نماید.^۲

شیوه دین‌ورزی عامه مردم در عصر مورد بحث، نشان می‌دهد که آنچه جریان قرآء به نام «دین» انجام می‌داد، تا چه اندازه با حقیقت آموزه‌های دینی ارتباط داشت و تا چه اندازه بازتاب اندیشه شخصی یا متأثر از منابع غیردینی بود.

امیرالمؤمنین (ع) که شناخت ژرفی از عصر خود داشتند، با هشدار نسبت به رواج احادیث متعارض، کوشیدند تا جریان قرآء را که عالمان دینی روزگار تلقی می‌شدند، نسبت به پدیده «جعل حدیث» و آشفتگی حدیثی آگاه سازند. از این‌رو در خطبه‌ای فرمودند: «احادیثی که در دسترس مردم است، هم حق است و هم باطل، هم راست است و هم دروغ، هم ناسخ است و هم منسوخ، هم عام است و هم خاص، هم محکم است و هم متشابه، هم احادیثی است که به‌درستی ضبط شده و هم آنهایی که با گمان و حدس روایت گردیده است. در روزگار پیامبر (ص) چنان دروغ به آن حضرت نسبت داده شد که ایشان برخاستند و فرمودند: هرکس از روی عمد به من دروغ ببندد، جایگاه او در آتش است».^۳

اشارات امام به خطر عالم بی‌عمل،^۴ توصیف نشانه‌های عالم ربّانی^۵ و عالمان بردبار،^۶ و نکوهش جاهل عالم‌نما^۷

۱. علی بیات، «خاستگاه سیاسی و اجتماعی خوارج»، ص ۴۵.

۲. علی اکبر نوایی، «التقاط، ویژگی‌ها و پیامدها»، ص ۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰.

۴. همان، خطبه ۸۷ و ۱۱۰؛ همان، حکمت ۱۰۷ و ۳۳۰ و ۳۷۲.

۵. همان، حکمت ۹۰.

۶. همان، خطبه ۱۹۳.

۷. همان، خطبه ۸۷.

را باید تلاش‌های ایشان در جهت تبیین معیارهای عالم حقیقی و هشدار نسبت به عالمان نمایان در جامعه اسلامی دانست. خوارج نخستین جریان فکری در میان مسلمانان بودند که تفسیری نادرست از ایمان ارائه دادند.^۱

آنان هیچ مبنای صحیح دینی در اندیشه، رفتار و کنش‌های خود نداشتند. ایمان ایشان مبتنی بر تعصب دینی کورکورانه و حساسیت افراطی در پذیرش آراء دینی بود - که نتیجه فقدان پیوند حقیقی و قلبی آنان با اسلام محسوب می‌شود. کلید فهم رفتار خوارج را باید در روزگار خلفای پیش از امیرالمؤمنین (ع) جست؛ زیرا این خلفا توجه لازم به پرورش انسان بر پایه تعالیم دینی نداشتند و ارزش‌های اسلامی در جان نسل تازه مسلمانان نهادینه نشد. از سوی دیگر، جهل سرکش، روح قبیله‌گرایی و مفاهیم جاهلی آمیخته با خواسته‌های نفسانی و منافع فردی، دین را برای آنان به ظاهری بی‌محتوا و شعارگونه تبدیل ساخت.^۲

نسلی وارد اسلام شد که درحالی که در رفتارشان نشانه‌های جاهلیت، ساده‌انگاری و خشونت دیده می‌شد، در عمل نیز با تعصبی دینی شدید برخورد می‌کردند. آنان نه تنها به سخن مخالف گوش نمی‌دادند، بلکه هیچ رأی و نظر مخالفی را نیز بر نمی‌تاییدند؛ زیرا تنها خود را اهل حق می‌پنداشتند. از این رو در گفتار و رفتار، با خشونت و لجبابت وارد بحث و جدل می‌شدند؛ جدلی آمرانه که در آن، مجالی برای اظهار نظر غیرهمسو وجود نداشت.^۳

ظهور خوارج زاییده جهل، غرور، فریب، و بی‌انگیزگی دینی و وجدانی بود. سبک‌سری و بی‌خردی ایشان، آنان را به افراط‌گرایی، موضع‌گیری‌های متناقض و ارائه آراء متباین کشاند.^۴ درواقع آنان می‌کوشیدند تا اسلام را به سطحی‌نگری و مساوات‌گرایی بدوی بازگردانند.^۵

طبیعی است که وقتی عبادت از شعور، تأمل و بینش جدا شود، تنها به مجموعه‌ای از حرکات و اعمال تقلیل می‌یابد، بی‌آنکه پیوندی با جان و باور آدمی داشته باشد. در چنین حالتی، فرد گمان می‌کند که رنج و زحمتی کشیده و مستحق پاداش است، درحالی که تنها جسم خویش را خسته کرده و دچار عجب شده است. این عجب، بی‌شک راهی به هلاکت و سقوط معنوی می‌گشاید.^۶

«النفاط فکری»، «دین‌ورزی تعصبی» و «آشفتگی در اندیشه» را باید سه شاخص مهم دانست که در هر دو جریان قرآء و خوارج به‌خوبی قابل مشاهده است.

۱. غلامحسن محرمی، سیره ائمه اطهار در برخورد با اندیشه‌های مخالف، ص ۱۰۳.

۲. سیدجعفر مرتضی عاملی، امام علی و خوارج، ص ۷۳.

۳. عبدالفتاح عبدالمقصود، امام علی بن ابی‌طالب، ج ۵، ص ۳۶۹.

۴. سیدجعفر مرتضی عاملی، امام علی و خوارج، ص ۵۱۵.

۵. فلیپ خلیل حتی، تاریخ عرب، ص ۳۱۸.

۶. سیدجعفر مرتضی عاملی، امام علی و خوارج، ص ۳۷۸.

۴-۳. تقدیس خود و تکفیر دیگران

تقدیس خود و تکفیر دیگران از جمله مسائلی است که در جوامع دینی، به‌ویژه در اسلام، همواره موضوع بحث و انتقاد قرار گرفته است. این پدیده‌ها می‌توانند به تفرقه، خشونت و انحراف از اصول اصلی دین بینجامند.

قرآء، به‌مثابه بخشی مهم از نخبگان و خواص جامعه اسلامی، در تحولات سیاسی و اجتماعی عصر حکومت امیرالمؤمنین^ع نقش‌آفرین بودند و به‌طور طبیعی از اعتبار و احترام فراوانی نزد توده‌ها برخوردار بودند.^۱

آنان روشنفکران جامعه اسلامی محسوب می‌شدند و حضورشان در مسائل اجتماعی و سیاسی به اواخر دوره عثمان بازمی‌گردد،^۲ به‌گونه‌ای که رفتار نادرست عثمان با ایشان، بر کاهش محبوبیت خلیفه سوم افزود.^۳

در موارد متعدد، تأثیرگذاری قرآء در جامعه، بر پایه سلایق شخصی و نه معیارهای دینی صورت می‌گرفت، و این واقعیت در گزارش‌های آن دوره نیز منعکس شده است؛ از جمله، ذهبی در تاریخ/اسلام روایت کرده که عبدالله بن خبیق از فضیل نقل می‌کند: «از قرآء دوری کن؛ زیرا اگر دوستداری باشی، تو را با آنچه نداری مدح می‌کنند، و اگر از تو ناخشنود باشند، علیه تو شهادت می‌دهند - و از آنان نیز پذیرفته می‌شود».^۴

این گزارش، جایگاه تأثیرگذار قرآء و معیارهای شخصی و نه الهی آنان را به‌روشنی نشان می‌دهد. از منظر شخصی معاویه، قرآء «تازه‌به‌دوران رسیده‌های طماع و حق‌ناشناس» بودند؛ افرادی که به گمان او، به‌ظاهر مردم را با احکام قرآن مخاطب قرار می‌دادند؛ اما در باطن، منشأ فتنه بودند و چشمان ایشان بر اموال اهل ذمه دوخته شده بود.^۵ از این‌رو واکنش آنان به اقدام معاویه در بالا بردن قرآن و تغییر موضع‌شان قابل فهم است؛ زیرا پیشنهاد صلح معاویه، نه به امیرالمؤمنین^ع و نه به پیروان ایشان، بلکه مستقیماً قرآء و عراقیان را مخاطب قرار داده بود.^۶

تداوم فرهنگ جاهلی و ویژگی‌های بدوی، همراه با فقدان تربیت دینی، خشونت ناشی از جنگ‌ها، و فضای شک و تردید بر ذهن جامعه عربستان، زمینه را برای ظهور یک جریان ریشه‌دار فکری در قالب خوارج فراهم کرد^۷ و سبب شد تا در فضای غبارآلوده و فتنه‌آمیز نبرد صفین، به یکباره این جریان فکری و فرهنگی ریشه‌دار در جریان «حکمت» پدیدار شود. از آن‌رو که در آموزه‌ها و عملکرد نخستین خوارج مخالفتی با اصل «ضرورت وجود حکومت» دیده نمی‌شود،^۸

۱. ژولیوس ولهاوزن، الخوارج والشیعة، ص ۳۵.

۲. حسین مفتخری، «قرآء و نقش ایشان در تحولات قرن اول هجری»، ص ۶۸.

۳. سیدحسین جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۰۴.

۴. شمس‌الدین ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۲، ص ۳۴۲.

۵. مارتین هیندز، «ریشه‌شناسی جریان‌های سیاسی کوفی در نیمه نخست قرن اول هجری»، ص ۱۳۹.

۶. همان، ص ۱۴۶.

۷. شکرالله خاکرند، سیر تمدن اسلامی، ص ۲۹۴.

۸. احمد پاکتچی، تأملاتی در مباحث فرهنگ اسلامی، ص ۲۷۰.

پژوهشگران بر این باورند که میان نظام اجتماعی قبیله‌ای - که در میان برخی از افراد تحت فرمان امیرالمؤمنین (ع) رواج داشت - و خاستگاه اولیه خارجی گری، ارتباط وثیق و ساختاری وجود دارد.^۱

افزون بر این، مشکل خوارج را باید در بافت فرهنگی، دینی و ناتوانی آنان در درک صحیح از دین جست‌وجو کرد. به‌درستی، محققان وقتی ویژگی‌های آنان را برمی‌شمارند، «فهم اندک از دین» و «جهل ساختاری» را ذکر می‌کنند^۲ و معتقدند: افراط‌گرایی خوارج معلول زمینه‌های فکری، فرهنگی، اجتماعی و حتی روانی جامعه اسلامی پس از پیامبر (ص) بود.^۳ برخی از نظریه‌ها، پیدایش خوارج را به سه عامل «ناپایداری در اندیشه دینی»، «عصبیت قبیله‌ای»، و «گرایش

به جبرگرایی» نسبت داده‌اند.^۴ امیرالمؤمنین (ع) نیز آنان را «مردمانی سبک‌مغز، سفيه و نادان» معرفی کرده‌اند.^۵ رویکرد اساسی خوارج شکل خاصی از سلفی‌گری بود؛ یعنی نگرشی که تفسیر دینی را بدون رجوع به سنت و عترت جایز می‌دانست. ازجمله شخصیت‌هایی که این مسیر را در تاریخ اسلام گشود، عمر بن خطاب بود که با جمله مشهور «حسبنا کتاب الله»^۶ باب چنین نگرشی را گشود.

در مجموع، جریان خوارج را باید محصول امتزاج فرهنگ جاهلی، آموزه‌های سطحی‌شده اسلامی و نفوذ فرهنگ بیگانه دانست که در منابع، غالباً از آنها با عنوان «فاقدان بصیرت دینی» شناخته می‌شود.^۷

در سنت مطالعات دینی، اغلب به خوارج به‌مثابه «فرقه‌ای با اختلاف عقیدتی» نگاه می‌شود،^۸ درحالی که اساساً گفتمانی که آنان بنا نهادند، مبتنی بر تفکری بود که در عصر خلفا پایه‌ریزی شده بود. به عبارت دقیق‌تر، شکل‌گیری خوارج تنها یک اختلاف نظامی نبود، بلکه محصول تکامل نوعی اندیشه ظاهرین و قشری‌گرا در میان مسلمانان بود؛ جریانی که در دوران خلافت امیرالمؤمنین (ع)، بستری برای بروز پیدا کرد.^۹

مشکل اصلی آنها این بود که اصول، مبانی و ارزش‌های اسلامی را بر اساس قرآن و سنت نبوی نمی‌شناختند. بنابراین، به خاطر فقر ریشه‌های معرفتی و نبود فهم عمیق از اسلام - خواسته یا ناخواسته - به سمت برداشت‌های شخصی، ظن‌آلود و ناپایدار از قرآن و سنت سوق یافتند؛ برداشت‌هایی که اغلب در خدمت منافع گروهی یا فردی‌شان بود.

۱. احمد پاکتچی، «نظام قبیله‌ای و خاستگاه خوارج نخستین»، ص ۹۳-۱۱۴.

۲. سیدجعفر مرتضی عاملی، امام علی و خوارج، ص ۴۰.

۳. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام؛ تاریخ خلفا، ص ۳۰۸.

۴. شکرالله خاگرد، سیر تمدن اسلامی، ص ۳۰۰.

۵. نهج البلاغه، خطبة ۳۷.

۶. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳۸؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶.

۷. شکرالله خاگرد، سیر تمدن اسلامی، ص ۲۹۴.

۸. احمد پاکتچی، تأملاتی در مباحث فرهنگ اسلامی، ص ۲۵۹.

۹. ناجیه وریحی بوعجیله، اسلام خوارج، ص ۴۶.

۴-۴. تکیه افراطی بر ظاهر قرآن

تکیه افراطی بر ظاهر قرآن به معنای استناد صرف به معانی لفظی آیات، بدون توجه به باطن، زمینه‌های تاریخی و شرایط اجتماعی آنهاست. این نوع نگرش می‌تواند به سوء فهم‌های جدی در فهم دین و احکام شرعی منجر شود و حتی زمینه‌ساز برداشت‌های نادرست، تفرقه و خشونت گردد.

مهم‌ترین ویژگی قرآء در پاسداری از میراث اسلامی، حفظ و صیانت متن قرآن بود. از همین رو، اصرار بر قرائت ظاهری قرآن، رویکرد اصلی آنان محسوب می‌شد. قرآء افرادی ظاهرپین بودند که تنها به پاسداشت حرمت صوری قرآن توجه داشتند و از درک شرایط و مقتضیات زمان ناتوان بودند.

بیشتر خوارج نیز از همین قرآء و کسانی بودند که به ظاهر اهل قرآن و نماز بودند. برخی از آنان (مانند عبدالله بن وهب راسبی که بعدها در زمره خوارج درآمد) در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام قیافه‌ای مصلحانه به خود می‌گرفت، و حال آنکه جز روخوانی، بهره‌ای از قرآن نداشت، اما به آن حضرت درس تفسیر دین می‌آموخت!^۱

چون خوارج افرادی دیندار و به‌ظاهر و قرآن‌خوان بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام اعزام عبدالله بن عباس برای مناظره با آنان، توصیه کردند که از تمسک به قرآن پرهیزد؛ زیرا قرآن دارای معانی و وجوه گوناگون است و قابلیت حمل بر تفاسیر مختلف دارد.^۲

خوارج به ظاهر قرآن استناد می‌کردند و از ورود به باطن معانی عاجز بودند. از همین رو امیرالمؤمنین علیه السلام تمایز موضع خود را این چنین نظریه‌پردازی کردند: «پیامبر صلی الله علیه و آله با دشمنان بر سر تنزیل قرآن می‌جنگیدند، ولی من با دشمنان بر سر تأویل قرآن می‌جنگم».^۳

بدین دلیل، آن حضرت در مناظره با خوارج از تمسک به قرآن خودداری می‌کردند و این کار را بی‌ثمر می‌دانستند و در عوض، با سیره و عملکرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احتجاج می‌نمودند که از تأویل به‌دور و برای ذهن‌های سطحی‌نگر مجالی برای لفاظی باقی نمی‌گذاشت.^۴

برخی از این افراد، حتی قرآن را به گردن می‌آویختند و در میدان جنگ با امام می‌ایستادند. چنان که در جنگ جمل، پس از پایان نبرد، امیرالمؤمنین علیه السلام در عبور از میان کشته‌ها، جسد کعب بن سور قاضی را دیدند که قرآن به گردن آویخته بود. حضرت فرمودند: «قرآن را بردارید و در جای پاک بگذارید!»^۵

۱. جواد سلیمانی، عدالت در گرداب: جریان‌شناسی تحلیلی حکومت علوی، ص ۷۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۷۷؛ علی احمدی میانجی، مکاتیب الائمة، ج ۲، ص ۱۱.

۳. نصر بن مزاحم مقرئ، وقعة صفین، ص ۳۴۱.

۴. نهج البلاغه، خطبة ۱۲۷.

۵. محمد بن محمد بن نعمان مفید، الجمل و النصرة لسید العتره فی حرب البصرة، ص ۳۹۲.

قرآء که مشغول حفظ و قرائت قرآن بودند، غالباً در دام تفکرات سطحی گرفتار شده بودند، و این امر در میان خوارج بیشتر نمود داشت. آنان به تفسیرهای ظاهری و بدون عمق از آیات قرآن تمسک می‌جستند. خوارج به سبب فقدان فهم عمیق دینی، در دوری دربارهٔ دیگران دچار اشتباهات فاحش می‌شدند و گناهکاران را کافر می‌دانستند.^۱ فقدان توجه به فهم حقیقی قرآن، از مضللات جامعهٔ دوران امیرالمؤمنین علیه السلام بود. از این رو حضرت می‌کوشیدند تا روش صحیح بهره‌گیری از قرآن را به مردم آموزش دهند؛ چنان که فرمودند: کتاب خدا را به شما آموختم و راه احتجاج را نشان دادم. آنچه را نمی‌دانستید به شما شناساندم و دانشی را که بر کام‌تان خوشایند نبود، جرعه‌جرعه نوشاندم: «قَدْ دَرَسْتُكُمُ الْكِتَابَ، وَ فَاتَحْتُكُمُ الْحِجَابَ، وَ عَرَفْتُكُم مَّا أَنْكَرْتُمْ، وَ سَوَّغْتُكُم مَّا مَجَبْتُمْ».^۲

در خطبه‌های دیگر نیز، امام علیه السلام به ویژگی‌های قرآن^۳، دعوت به رجوع به قرآن^۴ و پرهیز از تفسیر نادرست و دروغین قرآن^۵ اشاره کرده‌اند، که همگی در همین زمینه قابل تحلیل‌اند.

۴-۵. آشفته‌گی ذهنی و تردید در گفتار و رفتار

آشفته‌گی ذهنی و تردید در رفتار قرآء و خوارج، به‌مثابهٔ یک پدیدهٔ روانی و اجتماعی در تاریخ اسلام - به‌ویژه در دوران نخستین پس از ظهور اسلام - قابل بررسی است. این دو ویژگی به‌وضوح در خصلت‌ها و عملکردهای خوارج مشاهده می‌شود و تأثیرات عمیقی بر باورها و کنش‌های آنان نهاده است.

قرآء به‌طور طبیعی، در معادلات سیاسی عصر امیرالمؤمنین علیه السلام نقش داشتند؛ گاه در کنار امام بودند و گاه مانند «قاعدین»، آن حضرت را تنها می‌گذاشتند. افزون بر قرآء تندروی عراق که همراه امام بودند، به قرآء میانه‌رو عراق همچون ابن مسعود نیز اشاره شده است که ریاست آنان با عبیده سلمانی بود.^۶

این گروه در جریان جنگ صفین از امام علیه السلام درخواست کردند تا در حاشیهٔ سپاه عراق باشند تا هرگاه یکی از دو طرف مرتکب «بغی» شد، آنان علیه او وارد جنگ شوند؛^۷ رویکردی که شباهت زیادی به قاعدین داشت.

در کنار این دو گروه، قرآء شام قرار داشتند که آنان نیز تلاش می‌کردند مانع آغاز جنگ شوند. برخی از آنان، همچون ابومسلم خولانی، برای برقراری صلح گام‌هایی برداشتند.^۸ شاید وجود قاریان قرآن در هر دو سپاه، همراه با

۱. عبدالحمید بن هبئ‌الله ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۵-۲۶۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۰.

۳. همان، خطبه ۱۵۲.

۴. همان، خطبه ۱۹۸.

۵. همان، نامه ۵۵.

۶. احمد پاکتچی، تأملاتی در مباحث فرهنگ اسلامی، ص ۲۶۴.

۷. نصر بن مزاحم مقرئ، وقعهٔ صفین، ص ۱۱۵.

۸. همان، ص ۸۵.

اشتراک آنان در احترام به قرآن و تردید نسبت به جنگ با امیرالمؤمنین^{علیه السلام}، موجب شد معاویه و عمرو عاص با بهره‌گیری از حیلۀ قرآن بر سر نیزه‌ها، این طیف فراوان را دچار شک کنند و در خدمت منافع خود به کار گیرند.^۱ این افراد نه تنها کمکی مؤثر به امیرالمؤمنین^{علیه السلام} در دوران خلافت نداشتند، بلکه در موارد متعددی موجب تزلزل صفوف مسلمانان می‌شدند. به عبارت دقیق‌تر، حضور قرآء از عوامل تشدید نظام‌ناپذیری کوفیان بود که در نهایت، به تضعیف ارتباط مردم با امام انجامید.

این جریان، قابل اعتماد نبود؛ چنان‌که در ماجرای صفین، همین جمع از قرآء امام^{علیه السلام} را به حکمیت واداشتند و مصرانه خواستند که ابوموسی اشعری به نمایندگی از سپاه عراق معرفی شود. دلیل آنها این بود که وی پیش‌تر آنان را از شرکت در جنگ برحذر داشته بود.^۲

پس از ماجرای حکمیت، برخی از افراد این جریان از امام^{علیه السلام} جدا شدند. مسعودی گزارش می‌دهد که دوازده‌هزار تن از سپاه امام^{علیه السلام}، که شماری از آنان قرآء بودند، راه خود را جدا کردند.^۳

یاران و شاگردان عبدالله بن مسعود، یکی از قرآء برجسته و اصحاب پیامبر^{صلی الله علیه و آله}، هنگام حرکت به سوی صفین به امام^{علیه السلام} گفتند: «ما همراه تو می‌آییم، اما در لشکرگاه تو نخواهیم ماند، بلکه جداگانه منزل می‌کنیم تا ببینیم کار تو با شامیان به کجا می‌رسد. آنگاه اگر تو یا آنان مرتکب خطا یا فساد شدیدی، علیه خطاکار اقدام خواهیم کرد».^۴ برخی دیگر از یاران ابن مسعود، حتی حاضر به این اندازه همراهی نیز نشدند و گفتند: «ای امیر مؤمنان! با آنکه بر فضل و برتری تو آگاهی داریم، در این جنگ مرددیم. نه تو، نه ما و نه مسلمانان از وجود کسانی برای پیکار با دشمنان خارجی بی‌نیاز نیستیم. پس ما را به سوی مرزها بگمار تا آنجا باشیم».^۵

امیرالمؤمنین^{علیه السلام} تا جای ممکن با این جریان مدارا می‌کردند و کوشیدند تا آنان را با شیوۀ درست اندیشیدن و فهم دقیق قرآن و احکام دین آشنا سازند. از همین رو، آن حضرت به نکوهش اهل رأی و عالمانی پرداختند که در احکام قطعی دین دچار اختلاف می‌شدند.^۶

از ویژگی‌های برجسته خوارج نیز تردید، آشفتگی ذهنی و رفتارهای متناقض بود. آنان ساختاری فکری و بینشی استوار نداشتند و در موقعیت‌های مختلف، رفتاری همراه با ناپایداری و تضاد نشان می‌دادند؛ رفتارهایی که حتی با معیارهای پایه‌ای دین سازگاری نداشت.

۱. حسین مفتخری، «قرآء و نقش ایشان در تحولات قرن اول هجری»، ص ۹۵.

۲. نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۴۰۹.

۳. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۵.

۴. ابراهیم بن محمد تقی کوفی، الغارت، ص ۱۰۵.

۵. همان، ص ۱۰۵.

۶. نهج البلاغه، خطبة ۱۸.

خواجه دارای اندیشه‌ای متزلزل بودند که «شک و تزلزل فکری» بارزترین ویژگی آنان بود. آنان به نظریات خویش اعتماد نداشتند و ایمان آنان فاقد پشتوانه معرفتی و استواری عقلانی بود.^۱

خواجه می‌کوشیدند «تعصب دینی» را شاخصه اصلی خود معرفی کنند؛ اما عملکرد آنان مملو از خشونت، قساوت، و ارتکاب محرمات فجیع بود. برای نمونه، در روایتی آمده است: آنان عبدالله بن خباب بن ارت و همسر باردارش را در مسیر بصره به کوفه، پس از دادن امان، دستگیر کردند. از او خواستند حدیثی از پیامبر ﷺ نقل کند. عبدالله گفت: پدرم از رسول خدا ﷺ روایت کرده است: «پس از من فتنه‌ای پدید می‌آید که دل‌های مردمان در آن می‌میرند؛ چنان‌که بدنشان می‌میرد؛ شب مؤمن‌اند و روز کافر».

این حدیث برای آنان ناخوشایند بود. گفتند: «تو را چنان خواهیم کشت که هیچ‌کس پیش از تو چنین کشته نشده باشد!» سپس دستان او را بستند و همراه همسر باردارش، او را به پای درخت خرمایی آوردند. در این هنگام، خرمایی افتاد و یکی از خواجه آن را خورد. دوستان وی اعتراض کردند که چگونه بدون اجازه خرما می‌خوری؟ مرد، خرما را از دهان بیرون انداخت. سپس فردی از آنان، خوکی از اهل ذمه را کشت. یاران وی معترض شدند. قاتل نزد صاحب خوک رفت و او را راضی کرد؛ اما در ادامه، همان گروه عبدالله و همسر باردارش را به شکلی فجیع به قتل رساندند.^۲

این تضادها نشان می‌دهد که آشفتگی ذهنی و تردید در گفتار و رفتار قراء و خواجه، برخاسته از تفسیرهای سطحی و سختگیرانه از دین و ناتوانی در انطباق آموزه‌های دینی با واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی بود. چنین ویژگی‌هایی سبب می‌شد که این گروه‌ها در مواجهه با مسائل پیچیده دچار نوسان، سردرگمی و گاه رفتارهای افراطی و متضاد شوند.

نتیجه‌گیری

شکل‌گیری، ظهور و پیدایش خواجه بر بستر تفکر قراء صورت گرفت و این جریان در یک سیر تحولی، به‌تدریج به سوی خارجی‌گری متمایل شد. درواقع، مهم‌ترین عامل پیدایش خواجه را باید در حضور جریان قراء در جامعه اسلامی جست‌وجو کرد؛ زیرا قراء در دوران خلفای نخست، موقعیت ممتازی در میان مسلمانان یافتند و از خواص و نخبگان جامعه اسلامی محسوب می‌شدند. آنان با تکیه بر این جایگاه، تأثیراتی جدی بر افکار و رفتار جامعه مسلمان برجای نهادند.

سیر تحول اندیشه‌های جریان قراء به سمت خارجی‌گری، به‌گونه‌ای بود که تفکرات آنان به‌تدریج از مبانی اولیه فاصله گرفت و به گرایش‌هایی با خاستگاه‌های بیرونی و تأثیرگذار بر افکار عمومی متمایل یافت. در این فرایند، باورهای این جریان به‌مرور از بنیان‌های اولیه خود جدا شد و به اندیشه‌هایی نزدیک گردید که زمینه‌ساز شکل‌گیری خارجی‌گری گردید.

۱. شکرالله خاکرند، سیر تمدن اسلامی، ص ۲۹۸.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۷؛ عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۶۷؛ احمد بن علی ابن اعثم

کوفی، الفتوح، ج ۴، ص ۲۵۵.

در تحلیل این روند، مقایسه تطبیقی میان تفکر قرآء و خوارج مد نظر قرار گرفت و شباهت‌ها و نشانه‌های بروز تفکر خارجی‌گری در میان قرآء تبیین شد. یافته‌های پژوهش نشان داد که چگونه اندیشه‌های این جریان تحت تأثیر عوامل گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، مسیر فاصله‌گیری از بنیادهای اصیل اسلامی را پیموده و به تأثیرپذیری از افکار و عقاید بیگانه دچار شد. در این میان، تعاملات با مکاتب فکری و مذهبی دیگر نیز در شکل‌گیری این دگرگونی فکری نقش بسزایی داشته است.

در مجموع، گرایش قرآء به سمت تفکر خوارج، نتیجه ترکیبی از برخی عوامل بود؛ همچون: سطحی‌نگری در فهم دین؛ التقاط فکری و دین‌ورزی تعصبی؛ تقدیس خود و تکفیر دیگران؛ تکیه افراطی بر ظاهر قرآن؛ و آشفتگی و تردید در گفتار و رفتار.

مجموعه این عوامل موجب شد تا گروهی از مسلمانان، به‌ویژه قرآء تحت تأثیر افکار خوارج قرار گرفته، در نهایت با آنان همراه شوند.



منابع

قرآن کریم.

- نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم، دار الهجرة، ۱۳۶۶.
- ابن ابی الحديد، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی ۱۴۰۴ ق.
- ابن اعثم کوفی، احمد بن علی، الفتوح، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱ ق.
- ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، تحقیق انوار الباز و عامر جزار، بیروت، دار الوفاء، ۱۴۲۶ ق.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامة و السياسة (تاریخ خلفا)، تحقیق علی شیر، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۰ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارالصادر، ۱۴۱۴ ق.
- احمدی میانجی، علی، مکاتیب الائمة، تحقیق مجتبی فرجی، قم، دار الحديث، ۱۴۲۶ ق.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
- بلادری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ ق.
- بوعجیلہ، ناجیه وریجی، اسلام خوارج، تهران، توت، ۱۳۹۰.
- بیات، علی، «خاستگاه سیاسی و اجتماعی خوارج»، ۱۳۸۵، مجله اسلام پژوهی، ش ۲، ص ۴۳-۶۲.
- پاکتچی، احمد، «نظام قبیله‌ای و خاستگاه خوارج نخستین»، ۱۳۸۵، مجله شناخت، ش ۵۲، ص ۹۳-۱۱۴.
- پاکتچی، احمد، تأملاتی در مباحث فرهنگ اسلامی، تهران، دانشگاه امام صادق ع، ۱۳۹۲.
- تقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، العارات، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.
- جعفری، سیدحسین، تشیع در مسیر تاریخ، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۲.
- جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام: تاریخ خلفا، قم، دلیل ما، ۱۳۸۳.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
- حتی، فلیپ خلیل، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، آگاه، ۱۳۶۶.
- خاکرند، شکرالله، سیر تملدن اسلامی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۲.
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- دینوری، احمد بن داود، الأخبار الطوال، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸.
- ذهبی، شمس الدین، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم، ۱۴۱۲ ق.
- روشه، گی، تغییرات اجتماعی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۱.
- سلیمانی، جواد، آزمون خواص در حکومت اسلامی، قم، معارف، ۱۳۹۹.
- سلیمانی، جواد، عدالت در گرداب: جریان شناسی تحلیلی حکومت علوی، قم، اشراق حکمت، ۱۳۹۱.
- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- شلی، هند، القراءات بافریقہ من الفتح الی منتصف القرن الخامس الهجری، بی جا، دارالعربیہ للکتاب، ۱۹۸۳ ق.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملک و النحل، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
- طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، قم، آل البيت، ۱۴۱۷ ق.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ ق.
- عاملی، سیدجعفر مرتضی، امام علی و خوارج، ترجمه محمد سپهری، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵.

- عبدالمقصود، عبدالفتاح، امام علی بن ابی‌طالب، ترجمه سیدمحمد مهدی جعفری، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۳.
- فیرحی، داود، تاریخ تحول دولت در اسلام، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۹۱.
- قاضی نعمان، ابوحنیفه محمد، دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضا و الأحکام، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۳۵۸ق.
- محرمی، غلامحسین، سیره ائمه اطهار در برخورد با اندیشه‌های مخالف، قم، پرتو ولایت، ۱۳۸۸.
- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
- معارف، مجید، درآمدی بر قرآن، تهران، نباء، ۱۳۸۳.
- معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، قم، اسلامی، ۱۴۱۵ق.
- مفتخری، حسین، «قراء و نقش ایشان در تحولات قرن اول هجری»، ۱۳۸۴، مجله تاریخ اسلام، ش ۲۲، ص ۶۳-۱۱۰.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق محمد هارون، قاهره، المؤسسة العربية للدراسة و النشر، ۱۳۸۲ق.
- نصر، سیدحسین، اسلام مذهب تاریخ و تمدن، ترجمه عباس گیلوری، تهران، روزبهان، ۱۳۸۵.
- نوابی، علی اکبر، «التقاط و ویژگی‌ها و پیامدها»، ۱۳۹۱، مجله پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، ش ۹۱، ص ۸۳-۱۰۹.
- نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.
- ولهاوزن، ژولیس، الخوارج و الشیعه، ترجمه عبدالرحمان بدوی، کویت، وكالة المطبوعات، ۱۹۷۶م.
- هولت، پی‌ام و دیگران، تاریخ اسلام؛ پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه احمد آرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۰.
- هیندز، مارتین، «ریشه‌شناسی جریان‌های سیاسی کوفی در نیمه نخست قرن اول هجری»، ترجمه محمدعلی رنجبر، ۱۳۸۹، مجله تاریخ اسلام، ش ۹، ص ۱۱۹-۱۶۲.
- یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، بی‌تا.